

بررسی آیه میثاق

دارد. چرا که آن موطن، موطن ملکوتی انسان است و زمام و ناصیه او به دست خدا می باشد و در آن موطن است که عبودیت خویش و ربوبیت رب العالمین را مشاهده می نماید و در بعضی از روایات چنین آمده است که بطور معاینه و مشاهده، ربوبیت خدا را دیده و سخن او را شنیده است. گرچه خود این مطلب فی نفسه حق است و مورد تأیید بعضی از روایات نیز می باشد ولی اشکالاتی بر آن وارد است:

اعتراض به نظریه استاد

۱- این مسأله اختصاصی به انسان نداشته و شامل تمام موجودات و پدیده های طبیعی می شود. چنانچه در آیه «۲۱» سوره حجر دیدیم که هر چیز دارای خزانگی می باشد و تمام اشیاء از آنجا تنزل می نمایند، و انسان از جمله این موجودات است و در سوره «هود» می فرماید: «ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم»^۱ هیچ جنبه ای نیست مگر اینکه او بروی تسلط دارد و همانا پروردگار من بر صراط مستقیم است. انسان هم در آن موطن که جنبه ملکوتی او است و زمام اختیار و ناصیه اش به دست خدا است، خدا را به ربوبیت و خود را به عبودیت مشاهده کرده است و آن موطن هم که جای حضور و شهود است نه جای اختیار مقدم بر این موطن است.

بنابراین برای هر چیزی ملکوت است و این مسأله از ویژگی های انسان نمی باشد و جنبه ملکوت همه جنبه گان برجسته ملکشان سبقت دارد؛ با وجود این، چرا در این میان تنها از انسان اخذ میثاق به عمل آمده است؟ اگر دلیل برای گرفتن چنین تعهدی از انسان آیه شریفه سوره حجر است که به آن اشاره شد، دلیل مزبور عام بوده و روشن

بررسی آیه شریفه میثاق منتهی به نظریه استاد علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه گردید، البته بر نظریه ایشان نیز اندک اشکالی وارد است که چنانچه قابل رد نباشد، ناگزیر باید آیه را بر معنای دیگری حمل نمود که خالی از هر گونه اشکال باشد.

نظریه علامه طباطبائی (ره)

خلاصه نظریه استاد عبارت است از اینکه: تنزیل فیض از خزائن غیبی گاهی مستند به امر الهی است که در این گونه موارد تدریج در آن راه ندارد، چنانچه در سوره «یس» می فرماید: «انما امره اذا اراد شیئا ان يقول له کن فیکون»^۱ فرمان او تنها این است که هرگاه چیزی را اراده نماید به او می گوید: «موجود باش» آن نیز می درنگ موجود می شود. و نیز در سوره «قمر» می فرماید: «وما امرنا الا واحدا کلمح بالبصر»^۲ و فرمان ما یک امر بیش نمی باشد همچون یک چشم پر زدن آیات مشابه دیگری نیز در این زمینه در قرآن کریم آمده است که ثابت می نماید: اینگونه تنزیل به جهان طبیعت، منزله از تدریج می باشد. و گاهی تنزیل به خود اشیاء مادی ارتباط می یابد که در این صورت به تدریج انجام می پذیرد و بر خلاف مورد نخست است که امر ایجاد می باشد چنانچه در سوره «حجر» که تدریجی است آمده است: «وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم»^۳ چیزی در عالم نیست جز آنکه خزائن آن نزد ما می باشد ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی نمائیم. این گونه تنزیل همراه با حرکت و تغییر مادی است. در مورد آیه شریفه میثاق، از آنجا که جنبه ملکوتی اشیاء بدلیل ارتباطشان با مبدأ، مقدم بر جنبه ملکوتی آنها می باشد. موطن میثاق مقدم بر این موطن است، و «واذ اخذ ربک» ظهور بر چنین تقدیمی

است که دلیل عام تنها مدلول عام را ثابت می نماید نه مدعای خاص را و به مقتضای آیه شریفه «ان من شیء الا بسبح بحمده» موجودی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد خداوند می گوید، همه اشیا موجودند و تمام آنها تسبیح پروردگاری گویند و این مسأله اختصاصی به انسان ندارد.

۲- اگر اخذ میثاق مربوط به عالم ملکوت بوده و در آنجا حجت بالغه تمام شده است، حداقل در یک جای قرآن باید به این حجت اشاره شده باشد در صورتی که به هنگام بیان حجت تنها روی دو حجت تکیه شده است، یکی حجت باطنی است به نام عقل و دیگری حجت ظاهری به نام وحی و نبوت. چنانچه در سوره «نساء» درباره بعثت انبیاء می فرماید: «رسلاً مبشّرین و منذّرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وکان الله عزیزاً حکیماً»^۵. و رسولان را فرستاد که بشارت دهند (به رحمت خداوند) و بیم دهند (به عذاب الهی) باشند تا آنکه مردم را بر خداوند حجتی پس از فرستادن پیامبران نباشد و خداوند پیوسته مقتدر و کارش بر وفق حکمت است. و در اصول کافی کتاب العقل آمده: عقل وسیله احتجاج خلق بر خالق و خالق بر خلق است. یعنی هم خداوند می تواند با آن بر بنده احتجاج نماید که اداء امانت و رعایت عدل و اجتناب از ظلم بحکم عقل پسندیده بود چرا بر خلاف آن عمل نمودی و هم بنده می توانست در صورت عدم بعثت انبیاء بگوید: مرا در این عالم بدون رهنا رها نمودی و در نتیجه به گمراهی افتادم، لذا در روایت وارد شده است که عقل حجت مشترک میان «الله» و «بندگان» است ولی وحی، حجت خداوند بر خلق می باشد. عقل نبی را از مشنبتی و دین را از بافته های بشری تشخیص می دهد و به منزله چراغی است که راه را از بیراهه مشخص می سازد ولی وحی، راه و صراط مستقیم است. در سوره مبارکه «طه» می فرماید: «ولو آتانا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ریتنا لولا ارسلت الینا رسلاً فنستح آیاتک من قبل ان نزلنا و نخزی»^۶. و اگر ما پیش از فرستادن پیامبر، کافران را به عذاب هلاکی می نمودیم. هر آینه آنان می گفتند پروردگارا! چرا برای ما رسولی نفرستادی تا از وی پیروی نمائیم پیش از آنکه به ذلت و خواری دچار گردیم.

و در سوره «زمر» می فرماید: «وسبق الذین کفروا الی جهنم زمراً حتی اذا جاؤوها فتحت ابوابها و قال لهم خزنتها الم بانکم رسول منکم...»^۷. آنها که بخداوند کافر شده اند فوج فوج به سوی جهنم رانده می شوند و چون به آنجا رسند و درهای جهنم را برویشان بکشایند، خازنان دوزخ به آنان گویند مگر پیامبرانی از میان شما برایتان نیامد؟! در آیات دیگر نیز از این حجت ظاهری یاد شده است.

بدین ترتیب می بینیم که در موارد متعددی در قرآن کریم روی این

حجت ظاهری که وحی و بعثت انبیاء است تکیه شده ولی در هیچ جای آن بعنوان حجت روی موطن میثاق تکیه نشده است.

۳- این مسأله که انسان دارای دو چهره ملکوتی و ملکوی است مطلبی صحیح است و این نیز صحیح است که این دو در خارج متحدند نه واحد، زیرا واحد آن است که یک معنا و یک مصداق باشد و متحد آن است که دو شیء بوده و در خارج متحد باشند و مطلب سومی هم که عبارت از تقدم ذاتی ربی ملکوت بر ملک است، نیز صحیح می باشد ولی برای اینکه ظاهر و محتوای «واذ اخذ» را حفظ نمائیم باید بگوئیم که آن موطن ملکوت، موطن حضور و بیداری است و موطن ملک موطن غفلت است.

در کلمات قصار امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «التاس نیام واذا ماتوا اتبهوا» مردم در دنیا در خواب غفلت اند و چون بیدار شوند. چگونه ممکن است انسان بیدار را به میثاقگاه برده و از او تعهد بگیرند تا هنگام خواب کار خلافی از او سر نزنند و مثلاً ظرف کسی را نشکنند.

آیا می توان گفت که انسان در موطن میثاق بطور معاینه ربوبیت خداوند و عبودیت خویش را دیده و تعهد سپرده تا در عالم دنیا که عالم غرور و غفلت است گناه نکند؟ در روایات میثاق آمده است که خداوند دارای حجت بالغه می باشد. حجت بالغه باید روشن و بین باشد تا قابل احتجاج بوده و طرفین بتوانند به آن استدلال نمایند.

چرا خداوند از میان فرشتگان پیامبری برای بشر نفرستاد؟ برای اینکه در آن صورت، حجت الهی بر بشر تمام نمی شد، فرشته و بشر هر کدام از سرشخصی جداگانه برخوردارند و بنابراین نمی توانند برای انسان آسوه باشند، وقتی حجت خداوند بر بشر تمام می شود که پیامبر هم از جنس بشر باشد و بتواند گناه نماید، چنانچه فرشته ای باشد که جز طاعت از او بر نیاید برای انسانی که امکان این هر دو از برایش محفوظ است، حجت بالغه نخواهد بود. عالم میثاق هم باید طوری باشد که بتواند حجت بالغه به حساب آید.

۴- آن چهره ملکوتی اشیا در آن عالم شهود که از معصوم می پرسند: آیا معاینتاً ربوبیت الله و عبودیت خویش را دیدند؟ حضرت می فرماید: آری! بطور معاینه دیدند. چگونه در چنین موطنی عده ای از قلب، شهادت می دهند و بعضی تنها اعتراف زبانی می نمایند در صورتی که اگر معاینتاً ربوبیت رب العالمین را مشاهده کرده اند، نمی توانند در درون منافق و کافر باشند، چرا که کفر و نفاق بواسطه این است که دنیا آنها را مغرور و وابسته می سازد. «و فرقتهم

الحیوة الدنیا وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین». زندگی دنیا آنان را فریب داد و بر زبان خود گواهی می دهند که کافر بودند. همانطوری که در قیامت همه حق را می بینند و دیگر جانی برای کتمان باقی نمی ماند، در آن عالم که انسان در جنبه ملکوتی است اولاً - جانی برای انکار وجود ندارد و ثانیاً - اگر هم انکار قلبی نمایند نمی توانند به دروغ «بلی» بگویند و بنابراین با ظاهر آیه «قالوا بلی شهدنا» سازگار نمی باشد.

روایات هم موطنی را اثبات می نماید که موطن معاینه است، اما آن موطن همان موطن اخذ میثاق و جنبه ملکوت موجودات است، دیگر این مسأله را اثبات نمی کند. و اگر بعضی از روایات ثابت کند، بقیه روایات هم باید آن را تأیید نمایند، در صورتی که چنین نمی باشد و در بعضی روایات است که از امام سؤال می نمایند، آیا به زبان «بلی» گفتند؟ امام می فرماید: به قلب هم گفتند، یعنی اعتراف از روی دل بود نه به زبان.

و آیه «فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل»^۱ در بعضی از روایات به گروهی تطبیق شده که در موطن میثاق از روی دل «بلی» نگفتند و لذا در دنیا هم که آمدند به انکار خداوند پرداختند، پس طبق این روایات معلوم می شود که در آنجا هم کفر و نفاق راه دارد ولی اگر چنین بگوئیم: جانی که کفر و نفاق را در آن راه باشد، ملکوت شیء نخواهد بود زیرا کفر و نفاق نه در مخزن های الهی است، و نه از آنجا تنزل کرده است، بلکه اینجا که آمده است با کفر و نفاق همراه شده است.

۵ - درست است که «وَإِذْ أَخَذَ» ظهور در سبق موطن میثاق دنیا دارد ولی باید ظاهر این آیه و آیه بعد نیز محفوظ بمانند، چرا که مجموعه این دو آیه ناظر به یک صحنه و یک مسأله است که در آن میثاق گرفتن و شهادت دادن و انگیزه آن بیان شده است.

در ذیل آیه نخست می فرماید: «ان تقولوا یوم القيمة انا کنا عن هذا غافلین». برای اینکه در قیامت نگوئید ما از این غافل بودیم. و در ذیل آیه بعد می فرماید: «او تقولوا انما اشرک ابائنا من قبل وکنا ذرقة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون». یا نگوئید پدران ما پیش از ما بت پرستی را برگزیدند و ما هم فرزندی بعد از آنان بودیم، آیا ما را به آنچه باطل گریبان انجام می دادند مجازات می نمائی؟

آیا در جنبه ملکوت اشیاء مسأله پدری و فرزندى مطرح است؟ آیا چهره ملکوت کسی پدر و پسر بودن کسی است یا مستقیماً ملکوت اشیاء به دست خداوند متعال می باشد؟ بدون تردید آن ملک است که

پدر است یا پسر و گرنه «سبحان الذی یدعه ملکوت کل شیء» ملکوت پسر و پدر در عرض هم به ید الله است، چرا که اگر ملکوت تدریج پذیر نیست، بنابراین دارای تاریخی هم نمی باشد، و ملکوت پدر و پسر بلکه ملکوت اولین و آخرین یک جا پیش خدای تعالی ثابت است.

با توجه به این واقعیت، نمی توان به چهره ملکوتی اشیاء گفت: ما از شما تعهد گرفتیم که مبادا بگوئید، دلیل شرک ما این بود که پدران ما قبلاً مشرک شده بودند! چه اینکه آنجا جای پدر و پسر نیست، جای ابوت و بنوت و جای وراثت در شرک و وزیدن و امثال آن نمی باشد.

بنابراین تعلیلی که در ذیل آیه ذکر شده است با آنچه استاد فرمودند مناسبتی ندارد، زیرا در موطن ملکوت همانند موطن قیامت، همگان یک جا حاضرند و حضور تدریجی نیست تا ابوت و بنوت در چهره ملکوتی افراد مطرح باشد و خداوند در آنجا به چهره ملکوتی اشیاء فرمود: «الست برکم» خداوند متعال متکلم بود و ملکوتیان، مستمین او نه ملکی ها.

وقتی در امر «کن» تدریجی در کار نیست «وما امرنا الا واحدا» زمان در آن راه ندارد، پس پیدایش همه با هم خواهد بود و مسأله پدر و پسر بودن که نشانه تدرج و حرکت است مطرح نمی باشد.

البته تحلیل اول درست است، چون خداوند ربوبیت خویش و عبودیت آنها را نشان داد. غفلت در آنجا وجود نداشت، اما بگوئید من این کار را کردم که مبادا بگوئید ما وارث شرک پدران خود بودیم، این تعلیل چنانچه گفتیم با آنچه استاد فرموده اند سازگار نیست.

این اشکالاتی است که بر نظریه استاد وارد است البته ایشان رمزیدند به ملکوت و این مسأله برایشان حل شد، امیدواریم برای ما هم حل گردد.

- ۱ - سوره یس آیه ۸۲
- ۲ - سوره قمر آیه ۵۰
- ۳ - سوره حجر آیه ۲۱
- ۴ - سوره هود آیه ۵۶
- ۵ - سوره نساء آیه ۱۶۴
- ۶ - سوره طه آیه ۱۳۴
- ۷ - سوره زمر آیه ۷۱
- ۸ - سوره انعام آیه ۱۳۰
- ۹ - سوره یونس آیه ۷۴